

کانت و معنای مابعدالطبیعه

* دکتر مسعود امید

چکیده

این نوشتار به دنبال آن است تا مجموعه معانی و کاربرد های واژه مابعدالطبیعه یا متافیزیک را از نظر کانت مورد تحقیق قرار دهد و تعریف و توصیفی را که در مورد هر یک از آنها صورت گرفته است، بیان کند. یکی از بحث انگیزترین موضوعات فلسفه کانت، معنای مابعدالطبیعه است. با تامل در آثار کانت روشن می شود که به طور کلی کانت واژه مابعدالطبیعه یا متافیزیک را در سه حالت «مطلق» به صورت «مابعدالطبیعه» یا «متافیزیک»، و حالت «مضاف» مانند: مابعدالطبیعه اخلاق، مابعدالطبیعه حقوق، مابعدالطبیعه طبیعت، و حالت «وصفی» از قبیل: شرح متافیزیکی، جزم گروی متافیزیکی، به کار برده است. از این میان تنها معنای نخست است که مورد نقد کانت قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: کانت، معانی مابعدالطبیعه، معنای مطلق، معنای اضافی، معنای وصفی.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۲/۱۲

نام ایمانوئل کانت، فیلسوف آلمانی، با جریان نقد ورد متافیزیک یا مابعدالطبیعه، قرین و عجین است. اما در این میان سوال این است که آیا واژه متافیزیک در فلسفه کانت تنها دارای یک معنا است؟ و به دنبال آن این سوال قابل طرح است که در فلسفه کانت چه معنا یا معانی از متافیزیک مطرح شده است و مراد کانت در نقد متافیزیک، کدامیک از این معانی است؟

این نوشتار به دنبال آن است تا مجموعه کاربردهای واژه مابعدالطبیعه یا متافیزیک را از نظر کانت مورد تحقیق قرار دهد و تعریف و توصیفی را که در مورد هر یک از آنها صورت گرفته است، بیان کند. از این طریق، به نحو آشکارتری می توان مراد کانت را از واژه مابعدالطبیعه دریافت و نیز با این وصف، معنایی که مورد نقد وی است، روشن تر می گردد.

تقسیم بندی کلی در باب کاربردهای واژه مابعدالطبیعه

به طور کلی کانت واژه مابعدالطبیعه یا متافیزیک را در سه حالت «مطلق»، «مضاف» و «وصفی» به کار برده است. در زیر به اقسام این حالت های سه گانه اشاره می شود:

- ۱- کاربرد در معنای مطلق: به صورت «مابعدالطبیعه» یا «متافیزیک».
- ۲- کاربرد در معنای مضاف: به صورت های (ممکن و بالفعل): الف- مابعدالطبیعه مابعدالطبیعه ب- مابعدالطبیعه شناخت ج- مابعدالطبیعه اخلاق د- مابعدالطبیعه حقوق ه- مابعدالطبیعه دین و- مابعدالطبیعه طبیعت و ...
- ۳- کاربرد در معنای وصفی و به عنوان صفت: به صورت های: شرح متافیزیکی، جزم گروهی متافیزیکی.

از میان کاربردهای فوق، متافیزیک به معنای مطلق آن است که مورد نقد کانت قرار گرفته است. در اینجا در ادامه، به تحلیل و توصیف کانت از متافیزیک، در کاربردهای سه گانه آن می پردازیم.

الف- معنای مطلق: مابعدالطبیعه / متافیزیک (metaphysics)

تصور کانت از مابعدالطبیعه در راستای توصیف ولفی از آن قرار دارد و تابع آن است. (کایگل: 291) (۱) بر این اساس مابعدالطبیعه کلاسیک عبارت از داشتن چشم انداز کلی به واقعیات و تحقیق در مبادی آنها که خود را در بحث وجودشناسی جلوه گر می سازد به علاوه بحث در خدا، جهان و انسان (نفس) که عالی ترین و اصلی ترین ثمرات و نتایج آن به شمار می روند: «دانشی که با مجموعه تدارک های خود [مباحث کلی و امور

1-Caygill

عامه] آهنگ نهایی اش فقط حل این مسایل [خداوند، آزادی و نامیرایی یا بقای نفس] است». (کانت، نقد عقل محض: B7) (۱) تحلیل و بررسی ماهیت متافیزیک را از نظر کانت می‌توان از جهات مختلفی مورد توجه قرار داد. در ذیل به جهات مذکور و آنگاه دیدگاه کانت اشاره می‌شود:

الف-۱- از جهت روان‌شناسی فلسفی

ویژگی‌های متافیزیک را از جهت روان‌شناسی فلسفی می‌توان چنین برشمرد: نخست آنکه اساساً متافیزیک یک میل و کشش درونی برای انسان محسوب می‌شود. انسان‌ها از جانب درون خود نسبت به شکل دادن به متافیزیک، در خود احساس مثبت و جهت‌داری دارند: «عقل عمومی آدمیان را با مابعدالطبیعه علقه‌ای است». (همان، تمهیدات، 5) «خطوط اصلی مابعدالطبیعه، شاید بیش از هر علم دیگری، توسط خود طبیعت، در ما نهاده شده است». (کانت، ۱۳۶۷: ۲۰۶)

دوم، گریز و گزیرناپذیری متافیزیک برای خرد آدمی: «خرد آدمی در رده‌ای از شناخت‌های خویش دارای این سرنوشت ویژه است که پرسش‌هایی برای آن مطرح می‌شوند که آنها را نمی‌تواند کنار زند، زیرا این پرسش‌ها به وسیله خود طبیعت خرد در برابر خرد گذاشته می‌شوند». (همان، نقد عقل محض: AVII) سوم، اساساً علاقه نظری و متافیزیکی انسان بر پایه‌ها و علایق عملی او قرار دارد. اینکه انسان سر بر آستان متافیزیک می‌نهد و در آن وادی سیر می‌کند برخاسته از نیازها و گرایش‌های عملی اوست. به بیان دیگر انسان وقتی که به دنبال حل مسایل نظری در حوزه متافیزیک است، در واقع، در نهایت در پی حل مشکلات عملی خود می‌باشد و در واقع هدف، حوزه عمل است: «خرد به وسیله گونه‌ای تمایل طبیعت خویش به پیش رانده می‌شود تا از کاربرد تجربه فراتر رود، در یک کاربرد ناب و به واسطه ایده‌های محض به دورترین مرزهای هر گونه شناخت سفر کند و تنها در تکمیل طریق خویش، در یک کل نظامند خودبسند، آرامش یابد. اینک آیا این تلاش صرفاً بر پایه علاقه نظری عقل استوار است، یا برعکس، تنها و تنها بر پایه علاقه عملی خرد؟». (همان، همو: A798, B826)

چهارم، سهولت دسترسی به متافیزیک نسبت به علوم دیگر عامل توجه و رجوع به آن است. در فعالیت متافیزیکی، مواد و مصالح کار فلسفی در دسترس بوده و به راحتی قابل وصول و بهره‌برداری است و نیازمند تجربه خارجی یا تامین منابع و مصالح و طی مسافت و تهیه امکانات آزمایشگاهی یا ویژه و نیز دشواری‌های متعدد دیگر، چنانچه در علوم تجربی رایج است، نمی‌باشد. سهولت و راحتی قرار گرفتن در فضای متافیزیکی، عامل مهمی در رجوع و پرداختن به آن است. از نظر کانت انسان به متافیزیک می‌پردازد «بی‌آنکه خود را به وساطت تجربه محتاج ببیند یا به نحوی بتواند از رهگذر تجربه به آنها دست یابد». (همان، تمهیدات: 6-75)

1-Kant

«همه کسانی که در مقام سایر علوم احتیاط می‌کنند و مهر سکوت بر لب می‌زنند وقتی بحث متافیزیک به میان می‌آید استادانه داد سخن می‌دهند و گستاخانه فتوا صادر می‌کنند چراکه در اینجا جهالت آنان در برابر دانایی دیگران آشکارا از پرده برون نمی‌افتد». (کانت، ۱۳۶۷: ۹۳)

پنجم، قوه‌ای که عهده‌دار تأسیس و شکل دادن به متافیزیک است، عقل می‌باشد. این عقل است که با تکیه بر اندوخته‌ها و ظرفیت‌ها و قابلیت‌های خود به تشکیل متافیزیک می‌پردازد: «جوهر اصلی متافیزیک و خصوصیت ذاتی آن ... همانا اشتغال عقل است به صرف خود عقل و التفات به اموری که عقل آنها را ماکیان‌وار زیر پر مفاهیم خویش گرفته و مستقیماً زاییده آن مفاهیم می‌پندارد». (همان، تمهیدات: 6-75)

الف-۲- از جهت معرفت شناسی

مهم‌ترین نکته معرفت‌شناختی که باید در باب متافیزیک بدان توجه داشت این است که آن امری فراتجربی است و کاملاً از تجربه فراتر می‌رود و ربط و نسبتی با آن ندارد. کانت در باب این وصف معرفتی متافیزیک بسیار داد سخن داده است:

۱ عقل آدمی برای پاسخ به برخی پرسش‌ها «به مبادی پناه می‌برد که از همه کاربردهای ممکن تجربه فراتر می‌روند و با این همه چنان غیرمشکوک به نظر می‌رسند که حتی عقل آدمی با آنها در توافق است. ولی عقل از این راه به درون تاریکی تناقض‌ها سقوط می‌کند و البته می‌تواند از آنها نتیجه بگیرد که می‌باید در جایی خطاهای پنهانی در مبنا قرار داشته باشد هرچند که او نمی‌تواند این خطاها را کشف کند. زیرا این مبادی از قلمرو تجربه فراتر می‌روند و دیگر محک تجربه را بر نمی‌شناسند. اکنون عرصه نبرد این جدلهای پایین‌ناپذیر، مابعدالطبیعه نامیده می‌شود». (همان، نقدعقل محض: AVIII)

۲ متافیزیک نوعی شناخت عقل نظری کاملاً متمایز است که کلاً از آموزش تجربی فراتر می‌رود و در واقع بوسیله مفاهیم محض چنین می‌کند. متافیزیک تاکنون نتوانسته راه مطمئن دانش را بی‌مایید... در متافیزیک وضع چنان است که خرد پیوسته در دشواری‌ها گیر می‌کند. در متافیزیک انسان باید دفعه‌های بی‌شماری راه طی شده را برگردد. (همان، همو: BXIV)

۳ متافیزیک به مفاهیم ماتقدم می‌پردازد و فراتر رفتن از مرز تجربه ممکن، دقیقاً گوهری‌ترین وظیفه این دانش است. (همان، همو: BXIX)

۴ متافیزیک باید کار خود را کلاً به نحو ماتقدم پیش برد تا در نتیجه به رضایت کامل عقل نظری بیانجامد. (همان، همو: BXXXVI)

۵ مفهوم مابعدالطبیعه خود حاکی از آن است که تجربی بودن آنها ممکن نیست. (کانت، ۱۳۶۷: ۹۵)

۶ مابعدالطبیعه، شناخت مقدم بر تجربه است و یا ناشی از فهم محض و عقل محض است. (همان: ۹۶)

۷ مابعدالطبیعه، شناسایی فلسفی محض است. (همان)

الف-۲-۱- در مقام تصورات

یکی از تعاریف کانت از متافیزیک براساس نوع و سنخ تصورات و مفاهیم متافیزیکی است: متافیزیک عبارت از «تحقیقاتی که مبتنی بر مفاهیم انتزاعی [غیر تجربی] باشد». (کانت، ۱۳۶۷: ۹۳) یا «نظامی از شناخت پیشینی مفاهیم صرف، مابعد الطبیعه نامیده می شود». (کانت، ۱۳۸۰: ۴۹) برخی از ویژگیهای تصورات و مفاهیم بنیادی متافیزیکی از این قبیل اند:

نخست، مفاهیم متافیزیکی حاصل انتزاع از امور حسی و تجربی یا اعتبار عقلی از امور درونی یا ... نیستند: «[مفاهیم متافیزیکی] ناشی از تجربه نیستند». (کانت، ۱۳۶۷: ۸۹) «مبادی مابعد الطبیعه (که نه تنها قضایای بنیادی مابعد الطبیعه، بلکه مفاهیم اساسی آن را نیز شامل می شود) هرگز نباید مستفاد از تجربه باشد». (همان: ۹۵) مابعد الطبیعه، کلا جز مفاهیمی که در آن ارتباط بین اشیا به نحو مقدم بر تجربه، تعقل می شود، نیست. (همان: ۸۹). [مابعد الطبیعه به معنای عام یا همان فلسفه (philosophy)] تحقیقاتی است که مبتنی بر مفاهیم انتزاعی باشد. (همان: ۹۳)

دوم، مفاهیم متافیزیکی، پیشینی هستند. یعنی دارای محتوا و مفاد حسی و تجربی نیستند: «متافیزیک، کلا جز مفاهیمی که در آن ارتباط بین اشیا به نحو مقدم بر تجربه تعقل می شود، نیست». (همان: ۸۹) «متافیزیک نوعی شناخت عقلی نظری ... است که کلا از آموزش تجربی فراتر می رود و در واقع به وسیله مفاهیم محض چنین می کند». (همان، نقد: BXIV)

سوم، دعاوی متافیزیکی محصول فرایند تحلیل مفاهیم و موضوعات متافیزیکی است، این دعاوی براساس فرایند گذر از موضوعها به مندرجات بی واسطه یا باواسطه آنها (عوارض و محمولات ذاتی یا تحلیلی) صورت می گیرد و حاصل آن سیر از اجمال به تفصیل است. به بیان دیگر دعاوی اساسی متافیزیکی براساس تعریف عناصر اصلی آن و آشکار ساختن مندرجات و لوازم و به مدد مفاهیم شکل می گیرند. (همان، نقد: A484, B512 و تمهیدات: 17, 19)

چهارم، در متافیزیک، تصورات و امور جزئی در پرتو و چشم انداز امور و مفاهیم کلی مورد شناسایی و تحلیل قرار می گیرند. افراد جزئی از آن جهت که مصادیق مفاهیم کلی از قبیل وجود، امکان، ضرورت و ... می باشند، و تحت چنین عناوینی قرار دارند، مورد پژوهش اصحاب متافیزیک واقع می شوند. متعلق پژوهش در متافیزیک همانا امور و مفاهیم کلی است: «شناخت فلسفی، امر جزئی را فقط در امر کلی مطالعه می کند». (همان، نقد: A714, B742)

الف-۲-۲- در مقام تصدیقات

ویژگی هایی را که کانت به تصدیقات متافیزیکی نسبت می دهد، از این قبیل اند:

نخست، شناسایی متافیزیکی صرفاً مشتمل بر احکام مقدم بر تجربه است و این اقتضای خصوصیت منابع این نوع شناسایی است. (همان، ۱۳۶۷: ۹۶)

دوم، احکام متافیزیکی به معنای اعم، یا احکام بنیادی و اساسی و مواد و مصالح متافیزیک که عناصر اصلی شکل‌گیری آن می‌باشند، تحلیلی‌اند: «بخش مجزایی به صورت نوعی فلسفه تعریفی [وجود دارد] که منحصرأً متضمن قضایای تحلیلی متعلق به مابعدالطبیعه است». (همان: ۱۰۴-۱۰۳) «قضایای بسیاری [در مابعدالطبیعه وجود دارد] ... اما این قضایا بدون استثنا تحلیلی است و به مواد و مصالح بنای مابعدالطبیعه مربوط است». (همان: ۱۰۷) مانند این قضیه که «جوهر آن است که فقط به عنوان موضوع وجود دارد». (همان: ۱۰۳)

سوم، احکام متافیزیکی به معنای خاص عبارت از احکامی که شناسایی ما را به اشیا گسترش می‌دهند و هدف اساسی از متافیزیک به معنای اعم، حصول همین احکام معطوف به اشیا است. (همان: ۱۰۸-۱۰۷) احکامی از قبیل اصل جهت کافی: هر شیئی یا تمام اشیا و واقعیات، دارای جهت کافی هستند. (همان: ۱۰۸) یا این قضیه که «هر آنچه در اشیا جوهر است، ثابت است». (همان: ۱۰۳) جزو احکام متافیزیکی خاص هستند. احکام مربوط به خدا، جهان و انسان نیز در همین حوزه مورد بحث قرار می‌گیرند و صادر می‌شوند یعنی در این حوزه خاص است که می‌توان «به غایت قصوای این علم [متافیزیک]، یعنی به شناخت وجود اعلی و عالم عقبی که با اصول عقل محض مبرهن گشته است، نایل آمد». (همان: ۱۰۷) حال باید گفت که احکام متافیزیکی به معنای خاص، تالیفی ماتقدم است: «احکام متافیزیکی به معنی خاص بدون استثنا همه تالیفی است. باید میان احکام منسوب به مابعدالطبیعه [متافیزیک به معنای عام] و احکام متافیزیکی به معنای خاص فرق گذاشت. بسیاری از احکام نوع اول [عام]، تحلیلی است، اما این گونه احکام صرفاً وسیله‌ای است برای وصول به احکام متافیزیکی که کل غایت این علم است [معنای خاص] و همواره تالیفی است». (همان: ۱۰۳)

غایت مابعدالطبیعه عمومی، مابعدالطبیعه خصوصی است و تشکیل قضایای تحلیلی در اولی برای وصول به قضایای تالیفی در دومی است: «در مابعدالطبیعه ما اختصاصاً با قضایای تالیفی مقدم بر تجربه سروکار داریم و تنها همین قضایاست که غایت مابعدالطبیعه است و در واقع نیل بدان مستلزم تحلیل بسیاری از مفاهیم و احکام تحلیلی است». (همان: ۱۰۴)

چهارم، با توجه به بند سوم باید گفت که احکام متافیزیکی عام، مبنا و بنیاد احکام متافیزیکی به معنای خاص هستند. احکام تالیفی ماتقدم در متافیزیک به معنای خاص، محصول احکام تحلیلی در متافیزیک به معنای عام می‌باشند.

نیز در همین مورد می‌نویسد: «دانشی که با مجموعه تدارک‌های خود آهنگ نهایی‌اش فقط حل این مسائل [خداوند، آزادی و نامیرایی یا بقای نفس] است، متافیزیک نامیده می‌شود که روش آن در آغاز جزمی است یعنی بدون بررسی پیشین توانایی یا ناتوانی خرد، برای به عهده گرفتن کاری چنان بزرگ، با اطمینان به اجرای آن می‌پردازد». (همان، نقد: B7) «متافیزیک دارای شناخت‌های ترکیبی ماتقدم است». (همان، نقد: B18)

پنجم، احکام متافیزیکی، احکامی مقابل هم هستند به گونه‌ای که امکان رفع این تقابل وجود دارد و می‌توان بر این اساس فرض و حکم سومی را، که نه عیناً حکم نخست و نه عیناً حکم دوم باشد، ارائه داد. نگاهی به احکام متافیزیکی - به ویژه در معنای خاص - این نکته را روشن می‌کند که این احکام به همراه مقابل خود، در حوزه متافیزیک مطرح می‌باشد و یا قابل طرح است. اما نکته مهم آن است که این تقابل زدودنی و فرارفتنی است؛ بدین صورت که می‌توان فرض و حکمی میانه را تدارک دید و آنرا پروراند که عیناً بر دو حکم سابق و مقابل منطبق نیست. برای مثال در مورد دو حکم جهان منتهای است و جهان نامتناهی است «ممکن است جهان به هیچ روی به صورت فی نفسه [و همانگونه که هست، به ما] داده نشده باشد و در نتیجه نه منتهای باشد و نه نامتناهی». (همان، نقد: A504 B532) در مورد احکامی چون جهان حادث است و جهان قدیم است و ... نیز قاعده از همین قرار است. به بیان دیگر می‌توان حکمی را تدارک دید و معنایی در آن فراهم آورد که در آن جهان متضمن معانی منتهای و نامتناهی یا حادث و قدیم یا ...، یعنی مندرج در گزاره‌های فوق نباشد و خود معنای جدیدی را افاده کند. برای مثال می‌توان معنایی از حدوث و قدم را لحاظ کرد که با معانی متعارف حدوث و قدم متفاوت بوده و جهان، هر دو وضعیت را، به لحاظ‌های مختلف دارا باشد. توضیح اینکه در معنای رایج فلسفی، حدوث عبارت از مسبقیت وجود جهان به عدم آن در طول زمان یا وجود یافتن جهان در مقطعی از طول زمان و قدم یعنی عدم مسبقیت وجود جهان به عدم آن در طول زمان یا وجود ازلی جهان در طول زمان. اما از نگاه دیگر و در معنای دیگری، می‌توان بر مبنای حرکت جوهری (صدرايي)، چنین گفت که جهان از حدوث جوهری برخوردار است یعنی در هر لحظه از زمان متولد می‌شود و از این رو حادث است و از طرف دیگر چون حرکت جوهری جهان ازلی است، پس در عین حال، جهان قدیم است.

الف-۲-۳- از جهت استدلال

در متافیزیک، استدلال یا استدلال‌هایی که برای یک ادعا و مدعای مقابل آن ارائه می‌شوند، از وزن منطقی و ارزش معرفتی یکسانی برخوردارند. با ملاحظه دو دسته از استدلال‌های مقابل متوجه وزن و ارزش منطقی یکسان آنها می‌شویم؛ یعنی چنان دو دسته استدلال‌هایی هستند که مقابل یکی از دعاوی «طبق اصولی که ضرورتاً باید در هر مابعدالطبیعه جزمی مورد تصدیق باشد، به همان وضوح اصل ادعا، قابل اثبات است» و از این رو نمی‌توان «برای یکی از آنها نسبت به دیگری، حق برتری و اولویت [منطقی] قایل شد». (همان، تمهیدات: 128 و همان، نقد: A421) به بیان دیگر استدلال‌های متافیزیکی جدلی الطرفین (dialectical) هستند.

الف-۲-۴- از جهت نظامندی

متافیزیک خود را در شکل و قالب یک نظام نشان می‌دهد، نظامی خودبسند و مستقل: عقل به وسیله نوعی تمایل طبیعی اش، به گونه‌ای پیش رانده می‌شود تا از کاربرد تجربه فراتر رود، در یک کاربرد محض و به

واسطه ایده‌های محض خویش به دورترین مرزهای هر گونه شناخت خطر کند و فقط تازه در پایان طریق خویش، در یک کل نظامند خودبسنده، آرامش یابد». (همان، نقد: A798, B826)

اگر فلسفه عقل محض... نظام عقل محض (علم) است، یعنی کل شناخت فلسفی (هم شناخت واقعی و هم شناخت توهمی) بر پایه عقل محض، درارتباطی نظام‌منداست، در این حال متافیزیک خوانده می‌شود. (همان، همو: A841 B869)

الف-۲-۵- از جهت روش

اصحاب متافیزیک بر این نظرند که می‌توان روش ریاضی را در مورد متافیزیک به کار برد چرا که «روش ریاضی بیرون از حوزه کمیت نیز می‌تواند موفقیت حاصل کند». (همان، همو: A725, B753) «از این رو عقل محض امیدوار است تا بتواند دقیقاً به همان صورت پیروزمندانه و بنیادینی که در کاربرد ریاضی موفق شده است، خود را در کاربرد استعلایی نیز گسترش دهد، به خصوص اگر او همان روشی را در کاربرد استعلایی به کار گیرد که در ریاضیات چنان سودی آشکار داشته است». (همان، همو: A713, B741) به نظر کانت این روش نمی‌تواند در حوزه متافیزیک کاربرد داشته و ثمری دهد چرا که حتی با چنین کاربردی، مابا یک «علم متظاهر [شبه علم و نه علم مواجه هستیم که] فاهمه آدمی را با امیدهایی که هرگز نه قطع می‌گردد و نه برآورده می‌شود، معطل ساخته است ... [یعنی توسعه و پیشرفتی در آن نیست] بی آنکه قدمی فراپیش نهیم دائماً گرد یک نقطه می‌چرخیم ... [حوزه ای است که] میزان و ملاکی مطمئن برای تمییز ساختن سنجیده درست از پرگویی‌های سست بی‌معنی [در آن] در دست نیست». (همان، ۱۳۶۷: ۸۴) و چنان است که تحقیق در آن هرگز از بین نمی‌رود و به نهایت نمی‌رسد. (همان، همو: ۸۵)

ب- معنای مضاف مابعدالطبیعه

اما و هزار اما که از نظر کانت «مابعدالطبیعه را یکسره کنار نهادن نیز محال است». (همان: ۲۲۴) اما کدام معنا از مابعدالطبیعه مراد اوست؟

به نظر می‌رسد که از یک جهت، مراد همان معنای مطلق است، اما بادید منفی. بدین معنا که چون مابعدالطبیعه در ساختار عقل آدمی ساکن شده است، بنابراین پیوسته با او همراه است.

اما از جهت دیگر کانت به بقای مابعدالطبیعه در معنای مثبت آن نیز می‌اندیشد. و این همان معنای غیرمطلق آن یعنی مثلاً معنای مضاف از مابعدالطبیعه است که نمی‌توان آن را کنار گذاشت. به نظر کانت کشف و تنظیم شرایط و چارچوب عقلانی و پیشینی یک علم یا حوزه معرفتی یا ... عبارت از مابعدالطبیعه آن علم یا آن چیز به شمار می‌آید و به معنای مابعدالطبیعه مضاف است. کانت در عبارتی مراد از مابعدالطبیعه مضاف را چنین بیان می‌کند: [مابعدالطبیعه مضاف یعنی مابعدالطبیعه یک علم و عبارتست از] نظامی خالص از مفاهیم عقلانی [یا شرایط

غیرتجربی آن علم]، فارغ از شرایط شهودی [یعنی شهودها و شناخت های تجربی]. (کانت، ۱۳۸۰: ۲۷) «اگر فلسفه ناب به امور معینی که متعلق فهم است، منحصر باشد، مابعدالطبیعه است. (کانت، ۱۳۶۹: ۲) این معنا، نیای اصطلاحی است که امروزه آن را «فلسفه مضاف» می نامند. به نظر می رسد که کانت نخستین فیلسوفی است که متافیزیک را صرفاً در معنایی مضاف به کار می برد یا زمینه چنین کاربردی را به طور جدی فراهم می آورد. ممکن است این پرسش به ذهن برسد که در فلسفه کلاسیک هم با تعبیری از قبیل فلسفه نظری، فلسفه عملی، حکمت نظری و حکمت عملی و... مواجه هستیم، آیا چنین تعبیری، مابعدالطبیعه مضاف یا فلسفه مضاف به شمار نمی آید؟ در پاسخ باید گفت که در گذشته اولاً معنای اصلی مابعدالطبیعه همان معنای مطلق آن بود و هیچ گاه در حالت اضافی کاربرد نداشت و ثانیاً مضاف های فلسفه کلاسیک (مانند فلسفه نظری یا حکمت نظری)، معنای خاصی را افاده نمی کردند جز معانی بسیار کلی از قبیل دانشی که عهده دار شناخت حق است (در مقابل فلسفه عملی که عهده دار شناخت خیر است) و اقسام متافیزیک ریاضی و طبیعی را شامل می شود. بر این اساس ناظر به موضوع یا شیوه خاصی از فلسفیدن نبودند. در حالی که اولاد تفکر کانتی گرایش بدین سوی است که اساساً متافیزیک، صرفاً معنای مضاف داشته باشد و ثانیاً حالت مضاف در کانت ناظر به موضوع خاص و از محدوده معینی برخوردار است و به امور معینی مربوط می شود مانند اخلاق، حق و ثالثاً ناظر به شیوه خاصی از فلسفیدن است (مثلاً کشف شرایط امکان یک چیز)، یعنی نه لزوماً به معنای متافیزیک کلاسیک. حال در ذیل به معانی متعدد (ممکن و موجود) مابعدالطبیعه مضاف در فلسفه کانت اشاره می شود:

ب-۱- مابعدالطبیعه شناخت (metaphysics of knowledge)

اصطلاح فوق را خود کانت به کار نبرده است. اما یکی از اصطلاحاتی است که کاربرد آن در فلسفه کانت کاملاً ممکن و مطلوب است و به بیان دیگر باین فلسفه کاملاً سازگار است. در چارچوب تفکر کانتی باید اساسی ترین مصداق مابعدالطبیعه مضاف را «مابعدالطبیعه شناخت» یا فلسفه شناخت دانست که معرف گوهر فلسفه کانت است. در واقع این اصطلاح، عام ترین مفهومی است که می تواند شامل تمام حالت های مضاف دیگر از قبیل مابعدالطبیعه مابعدالطبیعه، مابعدالطبیعه اخلاق، مابعدالطبیعه حقوق و... گردد. یعنی این اصطلاح در حکم جنس برای حالت های مضاف دیگر است؛ بدین معنا که مثلاً مابعدالطبیعه مابعدالطبیعه یا اخلاق عبارت از مابعدالطبیعه شناخت متافیزیکی و شناخت اخلاقی. کانت به محوریت علم پژوهی و شناخت شناسی فلسفی، در فلسفه خود، چنین اشاره می کند: «پژوهش در باب امکان و محدوده های عقل محض را به طور کلی میتوان نقد عقل محض نامید. (کانت، ۱۳۸۶: ۵۵)» این نقد، رساله ای است درباره روش، نه نظامی از خود دانش. این نقد همچنین طرح کامل دانش را می ریزد: هم از نظر مرزهای آن، و هم از نظر مجموعه ساختار درونی آن». (همان، نقد: BXXIII) «فقط از راه نقد می توان ریشه... ایده الیسم و شکاکیت را که بیشتر برای فلسفه مدرسی خطرناک اند و به سختی می توانند به مردمان راه یابند، کاملاً قطع کرد». (همان، همو: BXXXVI) «این

نقد نقطه متقابل دگماتیزم [معرفت شناختی] است. (همان) «فلسفه عقل محض، تمرینی مقدماتی است که توانایی عقل را در رابطه با هرگونه شناخت ناب ماتقدم بررسی می‌کند، پس در این صورت، نقد و سنجش نام می‌گیرد». (همان، همو: A841 B869)

در عبارت دیگری کانت امکان ارتقای مابعدالطبیعه از معنای مطلق به مضاف را که درسایه آن بتوان به موضوعات مختلفی پرداخت، چنین بیان می‌کند: «متافیزیک همچنین دارای خوشبختی بی‌نظیر است که هیچ دانش عقلی دیگری که به متعلق‌ها می‌پردازد از آن بهره‌مند نیست و آن اینکه، اگر متافیزیک به وسیله سنجش خردناب به راه مطمئن دانش آورده شود، می‌تواند سراسر میدان شناخت‌هایی را که از آن اوست، کاملاً در برگیرد و بدینسان کار خود را به فرجام رساند». (همان، همو: BXXIV) در تایید امکان طرح و جعل چنین اصطلاحی در فلسفه کانت می‌توان به این تعبیر کاپلستون نیز استناد کرد که می‌نویسد: «[مابعدالطبیعه یا فلسفه] نزد کانت، همان سنجش‌گری برین از دانش و تجربه بشری است. در واقع می‌توانیم گفت که علم مابعدالطبیعه همانا آگاهی باریک‌اندیشانه ذهن بشری از کار و کوشش سازنده خود به خود خویش است». (کاپلستون، ۱۳۶۷: ۲۰) براین اساس فلسفه استعلایی کانت در حکم یک فلسفه مضاف است. چرا که در پی کشف شرایط معرفت شناختی شناخت انسانی است. در اصل، فلسفه کانت و پروژه فلسفی او، در چارچوب یک فلسفه شناخت می‌گنجد.

اما لازم است تا نکته‌ای در مورد فلسفه شناخت بودن فلسفه کانت، مورد توجه قرار گیرد. درست است که کانت در فلسفه خود به مساله شناخت و معرفت محوریت و تقدم داده است، اما شیوه برخورد و مباحث کانت نشان از این دارد که این مساله بدون در نظر گرفتن متافیزیک و وجودشناسی و چالش با آن به تمامیت و کمال نمی‌رسد. به بیان دیگر مساله متافیزیک و شناخت متافیزیکی، مقوم مساله شناخت قرار گرفته است. مساله شناخت با طرح و حل مساله متافیزیک، به حل مساله خویش نائل می‌شود. مسیر شناخت از گذرگاه مهم متافیزیک می‌گذرد. اگر قرار است تا مسایلی معرفت شناختی از قبیل شرایط و حدود و... شناخت، راه حلی بیابند، لازم است تا به پرسش جدی از ماهیت متافیزیک و وجودشناسی بپردازیم.

ب-۲- مابعدالطبیعه متافیزیک (metaphysics of the metaphysics)

این اصطلاح نیز عیناً در آثار کانت به چشم نمی‌خورد ولی کانت در کتاب «تمهیدات» خود، زمینه طرح چنین اصطلاحی را فراهم آورده است؛ یعنی آنجا که می‌گوید باید «به مابعدالطبیعه ای که علم باشد، راه یابیم» و بر آن اساس به بررسی مابعدالطبیعه مرسوم بپردازیم. (کانت، ۱۳۶۷: ۱۱۵) مابعدالطبیعه به مثابه علم و در حد ارزش علم که به بررسی مابعدالطبیعه مرسوم می‌پردازد، همانا «مابعدالطبیعه متافیزیک» خواهد بود.

خلاصه در فلسفه کانت، از دیگر حالت‌های ممکن مضاف، مابعدالطبیعه متافیزیک است. این اصطلاح به معنای بررسی عقلانی متافیزیک یا مابعدالطبیعه (به معنای مطلق آن) است که توصیف آن پیش از این گذشت.

کانت در ذیل عنوان کتاب خودش یعنی «تمهیدات»، به نوعی به این تعریف اشاره می کند: «مقدمه ای [=بررسی ای عقلانی] برای هر مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود». (تمهیدات، ذیل عنوان کتاب) کانت در این حوزه از مبانی امکان واز تحلیل مساله امکان متافیزیک سخن می گوید. (همان: ۲۲۰) کانت تعبیراتی در این باب دارد که بدان اشاره می شود:

«منظور من از نقد عقل محض، سنجش و نقد کتابها و نظامها نیست بلکه من نقد قوه عقل را به طور کلی در رابطه با همه شناخت‌هایی در نظر دارم که این قوه، مستقل از هرگونه تجربه می‌تواند در تحصیل آنها بکوشد. در نتیجه منظور من از چنین نقدی عبارتست از تصمیم درباره امکان یا امتناع متافیزیک به طور کلی و تعیین سرچشمه‌ها و حوزه‌ها و مرزهای متافیزیک که باید کلاً بر پایه اصول انجام گیرد». (همان، نقد: AXX) «نقد عبارت است از آماده ساختن ضروری و موقت برای پیش برد (و بررسی) یک متافیزیک بنیادین به مثابه دانش، که ضرورتاً باید جزم اندیشانه و بر پایه دقیق‌ترین مطالبات نظام‌مندانه باشد». (همان، همو: BXXXVI) وظیفه سنجش خردناب این است که انقلابی همه جانبه در متافیزیک به عمل آورد. (همان: BXXXIII) وظیفه فلسفه این است که ترفندی را که زاییده سوء تعبیر، تفسیر غلط بوده است از میان بردارد، حتی اگر بدین سبب لازم آید بسی اوهام ستوده شده و محبوب، نابود شود. (همان: AXIII)

ب-۳- مابعدالطبیعه اخلاق (metaphysics of moral s)

حالت مضاف دیگر، «مابعدالطبیعه اخلاق» است. از نظر کانت مابعدالطبیعه اخلاق باید مفهوم و اصول یک اراده محض ممکن را بررسی کند. [به دنبال مبانی اخلاق است] (کانت، ۱۳۶۹: ۸)

ب-۴- مابعدالطبیعه حق (metaphysics of right)

توصیف مختصر و کلی کانت از مابعدالطبیعه حق چنین است: «تعلیم حق به عنوان اولین بخش تعلیم اخلاق، چیزی است که به یک نظام استنتاج شده از عقل نیازمند است که می‌توان آن را مابعدالطبیعه حق نامید». (کانت، ۱۳۸۰: ۳۵)

ب-۵- متافیزیک اخلاقی/اخلاقیات (metaphysics of morals)

در توصیف آن کانت می نویسد: «متافیزیک اخلاقیات، اصولی را در خود می‌گنجاند که فعل یا ترک فعل را به نحو ماتقدم تعیین می‌کنند و ضروری می‌گردانند. متافیزیک اخلاقی/اخلاقیات بواقع اخلاقی محض است که در آن هیچ گونه انسان‌شناسی (هیچ گونه شرط تجربی) مبنای کار قرار نمی‌گیرد». [به دنبال تعیین خوب و بد اخلاقی است]. (همان، نقد: A842 B870)

ب-۶- متافیزیک طبیعت (metaphysics of nature)

کانت می نویسد: «متافیزیک طبیعت همه اصول محض عقل را در خود می گنجاند که بر پایه مفاهیم محض (در نتیجه با استثنای ریاضیات)، به شناخت نظری همه اشیا مربوط می گردند». [یعنی فیزیک: شناخت کلی در باب طبیعت به گونه ای که شامل تمام اشیا طبیعی می شود و نه شناخت جزئی آن که تنها شامل بخشی از اشیا گردد.] (همان: A842 B870)

ب-۷- مابعدالطبیعه علم فیزیک (metaphysics of physics) یا فیزیک عقلی (rational physics)

به نظر کانت متافیزیک طبیعت جسمانی، فیزیک نامیده می شود؛ ولی چون این متافیزیک فقط می بایستی اصول شناخت ماتقدم طبیعت را در خود بگنجاند، فیزیک عقلی خوانده می آید. [فلسفه علم فیزیک: شناخت شرایط امکان علم فیزیک.] (همان: A846 B874)

ب-۸- مابعدالطبیعه دین (metaphysics of religion)

مراد از مابعدالطبیعه دین مجموعه مباحث نظری در باب دین است از قبیل تحقیق در تعریف دین و دینداری، اقسام دین: طبیعی و وحیانی و عقلی، تصور خدا، معنای ایمان، اقسام ایمان: کلیسایی و عقلی، تعصب دینی، خدمت به خداوند و... (کانت، دین در محدوده عقل تنها، ص ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۰۶ - ۲۰۵، ۱۴۹)

ج-معنای وصفی مابعدالطبیعه

حالت سوم در مورد واژه مابعدالطبیعه، کاربرد وصفی آن است. در این حالت این واژه در قالب «صفت» خود را نشان می دهد. کانت در موارد متعددی این حالت وصفی را به کار برده است. در زیر به پاره ای از آنها به همراه توصیفی که کانت از آنها کرده است، اشاره می شود.

ج-۱- شرح متافیزیکی (metaphysical exposition)

کانت این اصطلاح را چنین تعریف می کند: «شرحی متافیزیکی است که چیزی را در خود بگنجاند که مفهومی را که به نحو ماتقدم داده شده باشد، شرح می دهد و باز می نماید». (همان، نقد: B38)

ج-۲- جزم گروهی متافیزیکی (metaphysical dogmatism)

به نظر کانت «جزم گروهی و دگماتیزم متافیزیکی عبارت از این پیشداوری است که می توان بدون نقد عقل محض در متافیزیک پیش رفت و این نوع دگماتیزم، سرچشمه حقیقی همه عقاید ضد اخلاق است که همواره بسیار جزم اندیشانه است». (همان: BXXX)

نتیجه گیری

نوک پیکان جریانی که کانت با عنوان نقد عقل محض راه انداخت، معطوف به نقد مابعدالطبیعه بود. کانت در چالش با مابعدالطبیعه، هم به نقد و گذر از آن توجه داشت و هم از این طریق، به تاسیس فلسفه غیرمابعدالطبیعی خود. در واقع مابعدالطبیعه برای کانت صرفاً از نقش سلبی برخوردار نبود بلکه در نهایت، به عنوان پله ای برای تشکیل فلسفه خود کانت، نقشی ایجابی رانیز ایفا کرد. به بیان دیگر نفسی، نقشی ایجابی یافت. اما سوال مهم این است که کانت دقیقاً چه معنایی از مابعدالطبیعه را مورد نقد قرار داده است؟ مبنای نقداو و نیز سکوی پرش وی به طرف فلسفه خویش، کدام معنا از متافیزیک بوده است؟ و نیز بدیل فلسفی وی، یعنی مابعدالطبیعه مورد نظر کانت، پس از چنین گذری، چه معنایی دارد؟

در پاسخ باید گفت به طور کلی تجربه مرور تاریخ فلسفه نشان از این دارد که اصطلاحات کلیدی فیلسوفان، در اغلب موارد، از معانی واحدی برخوردار نبوده اند. در این میان کانت نیز از این قاعده مستثنا نیست. ما در نزد کانت با واژه ها و معانی متعددی در ارتباط با مابعدالطبیعه مواجهیم. آنچه کانت مورد نقد قرار داده است معنای مطلق از مابعدالطبیعه است و نه دیگر معانی آن. توضیح اینکه در کنار معنای مطلق از مابعدالطبیعه که مورد چالش سلبی کانت است باید به معنای اضافی و وصفی آن نیز توجه داشت؛ به ویژه به معنای اضافی مابعدالطبیعه که بدیل معنای مطلق آن قرار گرفته است. به نظر کانت باید این معنا را هم جدی گرفت. از نظر کانت آینده فلسفه، علاوه بر اینکه نشان از حضور مابعدالطبیعه به معنای مطلق دارد، نشان از ظهور و تثبیت و گسترش مابعدالطبیعه به معنای مضاف و... نیز دارد. در واقع خود کانت معنای جدیدی را برای مابعدالطبیعه مطرح ساخت و آن را جایگزین معنای مطلق و کلاسیک آن کرد. آنچه در آینده صرفاً حضور خواهد داشت و ن تاثیر، مابعدالطبیعه به معنای مطلق آن است ولی آنچه هم، دارای حضور و هم واجد تاثیر و نفوذ خواهد بود، مابعدالطبیعه به معنای غیرمطلق آن، به ویژه معنای مضاف آن، خواهد بود. به بیان دیگر به نظر کانت در آینده، تنها مابعدالطبیعه مضاف خواهیم داشت.

منابع:

- ۱- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۷، داریوش آشوری، تهران، سروش، ۱۳۶۷ش.
- ۲- کانت، ایمانوئل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹ش.
- ۳- کانت، ایمانوئل، تمهیدات، غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ش.
- ۴- کانت، ایمانوئل، دین در محدوده عقل تنها، منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۱ش.
- ۵- کانت، ایمانوئل، سنجش خرد ناب، میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
- ۶- کانت، ایمانوئل، فلسفه حقوق، منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نقش و نگار، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
- ۷- کانت، ایمانوئل، نقد قوه حکم، عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶ش.
- ۸- کانت، ایمانوئل، مابعدالطبیعه اخلاق (فلسفه فضیلت)، منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۰ش.

نکته: در ترجمه متون نقد عقل محض و تمهیدات، به سبب وثاقت ترجمه، عمدتاً از ترجمه دکتر ادیب سلطانی و حداد عادل استفاده شده است. پاره ای اضافات و معادل‌ها مربوط به مولف است.

- 1- Caygill, Harward, A Kant Dictionary, Oxford, Blackwell Publishers, 1995.
- 2- Kant Immanuel, Critique of Pure Reason, Translated by Norman Kemp smith, Macmillan, 1967.
- 3- Kant, Immanuel, Prolegomena to Any future Metaphysics, London, Macmillan Publishing, 1989.